

سفر نامہ

سر فردریک جان گلڈ اسمید

از بندر عباس تا مشهد از راد سیستان

امید شریفی



به نام ایزدیتا



شماره انتشار ۲۳۶

سفرنامه‌ی

سر فردریک جان گلداسپید

(از بندر عباس تا مشهد از راه سیستان)

امید شریفی

سرشناسه : گلداسمید، فردریک جان، ۱۸۱۸ - ۱۹۰۸ م.

Goldsmid, Frederic John

عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه‌ی سر فردریک جان گلداسمید : از بندرعباس تا مشهد از راه سیستان / امید شریفی.

مشخصات نشر : تهران : انتشارات ایران‌شناسی، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۱۴۰ ص: مصور، نقشه: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۵۱-۰۴-۷

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۳۷ - ۱۴۰.

یادداشت : نمایه.

موضوع : گلداسمید، فردریک جان، ۱۸۱۸ - ۱۹۰۸ م. — سفرها — ایران

موضوع : Goldsmid, Frederic John -- Travel -- Iran

موضوع : سفرنامه‌های ایرانی — قرن ۱۲-۱۴ ق.

موضوع : Travelers' writings, Iranian -- 18-20th century

موضوع : ایران — تاریخ — قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۳۴ ق.

موضوع : Iran -- History -- Qajars, 1779 - 1925

شناسه افزوده : شریفی، امید، ۱۳۵۴ - مترجم

رده بندی کنگره : ۱۳۹۵ س۷/ک۸/DSR۱۶۶۵

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۵۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۶۷۷۲۵

شماره انتشار ۲۳۶

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۵۱-۰۴-۷
ISBN 978-600-8351-04-7



سفرنامه‌ی سر فردریک جان گلداسمید (از بندرعباس تا مشهد از راه سیستان)

ناشر: انتشارات ایران‌شناسی

ترجمه و اضافات: امید شریفی

ویراستار: بنفشه دادفر

حروف‌نگاری: واحد حروف‌نگاری انتشارات ایران‌شناسی

صفحه‌آرایی و طرح جلد: منیژه احمدی طهرانی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵

لیتوگرافی: صنوبر

چاپ: صنوبر

صحافی: سیمی‌ساز

تیراژ: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۱۲۰,۰۰۰

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر اعم از چاپ، تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه و... برای انتشارات ایران‌شناسی محفوظ و قابل پیگرد قانونی است.

تهران-خیابان طالقانی، خیابان بهار شمالی، کوچه طبا، پلاک ۶، واحد ۱

کدپستی ۱۵۶۳۶۵۵۷۱۱ تلفن: ۷۷۵۳۱۸۳۵ - ۷۷۵۳۹۸۵۹ فکس: ۷۷۶۳۸۶۸۷

info@iran-shenasi.com

www.iran-shenasi.com

به خانواده ام

بخش اول (تحلیل سفرنامه)

۱۳.....	مقدمه
۱۵.....	ناصرالدین شاه، عهدنامه‌ی پاریس و مرزهای شرقی
۲۱.....	سرآغاز دو شقه شدن سیستان
۲۳.....	نقاط ضعف سفرنامه
۲۵.....	هم‌سفر با گلداسمید و همراهانش از بندرعباس تا سیستان
۳۵.....	دردسره‌های برافراشتن بیرق
۳۷.....	برخوردهای چالش برانگیز در نصرت‌آباد و نواحی اطراف
۳۹.....	امیر علم‌خان حشمت‌الملک، فردی تأثیرگذار در سیاست‌های مرزی سیستان
۴۳.....	دردسر هدایا و مرتبه‌ی نظامی
۴۷.....	ورود نماینده‌ی افغانستان و همراهان به سیستان
۴۹.....	حاکمان لاش و جوین و چخان‌سور عاملی تأثیرگذار در جدایی از سیستان
۵۱.....	رفتار متغیر میرزا معصوم‌خان نماینده‌ی ایران در حکمیت مرزی
۵۷.....	اختلاف هیئت‌های حکمیت ایران، انگلیس و افغانستان و ترک سیستان
۶۲.....	آثار قحطی خانمان‌سوز سال قبل در خراسان
۷۰.....	در خدمت شاهزاده حسام‌الدوله در مشهد
۷۲.....	حرکت دو هیئت به طرف تهران و حکمیت بدون میرزا معصوم‌خان
۷۴.....	نتایج حکمیت
۷۶.....	حکمیت گلداسمید از نگاه سیاحان انگلیس

بخش دوم (سفرنامه‌ی گلداسمید)

۷۹.....	سفری از بندرعباس تا مشهد از راه سیستان با شرحی از ولایت اخیر
۸۰.....	بندرعباس تا کهنوج
۸۲.....	سال نو میلادی و اقامت در کهنوج
۸۵.....	در دوساری جیرفت
۸۷.....	ملاقات با مهمان‌دار در دولت‌آباد جیرفت
۸۷.....	عبور از میان کوهستان پر از برف جبالبارز
۸۹.....	قدرت حاکمان محلی رودبار و جیرفت
۹۰.....	توقف در بم
۹۱.....	مزارع سرسبز در فاصله‌ی بم تا فهرج

۹۲.....	در میان کویر و بیابان.....
۹۵.....	هوای بارانی و سرمای شدید.....
۹۷.....	رسیدن به سه کوهه مرکز سیستان.....
۹۷.....	سیستان.....
۹۸.....	سیستان اصلی.....
۹۸.....	ویژگی های سیستان اصلی.....
۱۰۰.....	هامون.....
۱۰۲.....	بند سیستان.....
۱۰۳.....	ویژگی های آب و هوایی سیستان اصلی.....
۱۰۴.....	سیستان پیرونی.....
۱۰۵.....	از بنجار تا لاش و جوین.....
۱۰۷.....	پذیرایی احمدخان و حرکت به طرف ایران.....
۱۰۹.....	توصیف بیرجند و پذیرایی سرد خاندان علم.....
۱۱۱.....	در مسیری اکتشافی، به سوی قائن از میان مناطق قحطی زده.....
۱۱۳.....	توصیف قائن از جانب اولین کاشفان غربی.....
۱۱۴.....	سایه ی ترس از ترکمن ها در مسیر قائن - بجستان.....
۱۱۷.....	عبور از مسیری با چشم اندازی نیکو.....
۱۱۸.....	ملاقات با مهمان داران در بجستان بعد از ترک بیرجند.....
۱۱۹.....	روستای یونسی و افسانه ی آن.....
۱۲۰.....	حرکت در میان دشت و بیابان ملال آور.....
۱۲۱.....	استقبالی عالی به فرمان شاهزاده در تربت.....
۱۲۳.....	حرکت در گذرگاه های کوهستانی بارانی.....
۱۲۴.....	در مشهد.....

بخش چهارم (ضمیمه ها)

۱۲۸.....	نقشه ی سفر گلداسیمد.....
۱۲۹.....	نمایه اشخاص.....
۱۳۲.....	نمایه اماکن.....
۱۳۷.....	منابع.....

ورود پی‌درپی سفیران اروپایی به دربار تهران خود حاکی است که دیگر ایران فقط یک دولت آسیایی نیست، بلکه مهره‌ی شطرنج در سیاست جهانی است...

جورج ناتانیل کرزن*

* سیاستمدار انگلیس در دوران ناصرالدین‌شاه

پیش‌گفتار

سفرنامه‌ها به‌ویژه سفرنامه‌های افراد غیرمسلمان برای شناخت جغرافیای تاریخی هر سرزمین دارای اطلاعات ناب و منحصر به فردی می‌باشند و می‌توانند به‌عنوان منبعی ارزشمند در زمینه‌ی تاریخ ایران به‌ویژه دوران قاجاریه به دلیل فراوانی آن‌ها در این برهه‌ی زمانی نقشی به‌سزا ایفا نمایند و اطلاعات گرانبهایی شامل توصیف شهرها، مناطق، روستاها، زندگی روزمره‌ی افراد، رسوم و ارزش‌ها، باورهای از جمله خرافات گروه‌های مختلف اجتماعی، مذهبی، قبیله‌ای و غیره را از دیدگاه افراد مختلف ارائه نمایند. این سفرنامه‌ها در واقع تاریخ مردم عادی و کوچه بازار هستند که به‌واسطه‌ی آن‌ها شناخت تاریخ هر دوره کامل‌تر می‌گردد، نکته‌ی عجیب و قابل تأمل آن است که این منابع بسیار مهم در میان اغلب مورخان ناشناخته باقی‌مانده و توجه چندانی به آن‌ها نمی‌گردد که نتیجه و حاصلی جز بدفهمی این دوران را به همراه ندارد، این مورخان، تاریخ را به زندگی چند پادشاه خلاصه می‌کنند و تاریخ‌سازان واقعی که عامه‌ی مردم و وضعیت اقتصادی و اجتماعی آن‌ها را دربرمی‌گیرد، فراموش می‌گردد.

در این برهه‌ی زمانی به واسطه‌ی توجه روس‌ها به هندوستان، سرحدات ایران ارزش پیدا نمود و دولت بریتانیا را نگران کرد، این دولت برای جلوگیری از فعالیت مأموران روسیه، عده‌ای از صاحب‌منصبان خود را به روش‌های گوناگون راهی مناطق مختلف ایران نمود. در میان این افراد، معدودی مانند گلداسمید، سایکس،... نیز بودند که ضمن پرداختن به اصل مأموریت خویش که در این‌جا تقسیم مرز بین ایران و افغانستان است، به همه‌ی جنبه‌های زندگی افراد ایرانی واقع در خط سیر خود می‌پرداختند. این افراد در زمینه‌ی ایران مطالعه و تحقیقات فراوان انجام داده‌اند و سال‌های زیادی از عمر خویش را به دلایل مختلف در این سرزمین سپری نموده‌اند. بنابراین نوشته‌هایشان برخلاف جهان‌گردی که نگاهی گذرا به مناطق خط سیرش دارا می‌باشد، از دقت و اعتبار بیش‌تری برخوردار است و منبعی مهم و مؤثق برای شناخت دقیق تحولات تاریخی جغرافیایی هر شهر و روستا به‌شمار می‌رود و باعث افزایش اطلاعات ما درباره‌ی تاریخ گذشته می‌گردد و در مواردی نیز نوشته‌های تواریخ سفارشی را به چالش کشیده و به بازسازی آن‌ها می‌پردازد و طرحی نو در تاریخ‌نگاری می‌اندازد.

سفرنامه‌ی گلداسمید گزارش‌گونه بوده و تنها برای سرگرمی نوشته نشده است، نویسنده‌ی سفرنامه شخصی است که نخستین مدیر خطوط تلگرافی در ایران و بازیگر اصلی طرح تقسیمات مرزی شرق ایران، از جمله بلوچستان و سیستان بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۲ میلادی است. کثرت و تنوع آثار ایشان و اشاره به جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، جغرافیایی و دیگر حوزه‌ها، نشان از وسعت و عمق اطلاعات و همت و پشتکار ایشان دارد. ایشان همان‌طور که در این سفر مشاهده می‌گردد، از اغلب تحقیقات و مطالعات محققان و مورخان هم‌عصر و پیش از خود بهره گرفته است. گلداسمید مأموریت داشت که بدون ملاحظه‌ی دعاوی طرفین، عاقلانه و با حسن تدبیر طبق سیاست‌های انگلیس، راجع به اختلافات بین دو کشور، حکمیت کند. به‌قول «کرزن» کاری که در ظاهر در نهایت سادگی بود، بسیار سخت و دشوار گردید و سرآخر هم نتوانست هر دو طرف دعوی را راضی کند. این حکمیت

فقط مرزها را مشخص نمود و از همان آغاز در حق‌آبه‌ای که به هر طرف می‌رسد، اختلاف وجود داشت و هنوز با گذشت نزدیک به صد و پنجاه سال، کماکان موضوعی حل نشده باقی‌مانده است. هر چند که در زمان کنونی از هامون فقط اسمی باقی‌مانده است و این محل به کانون ریزگردها تبدیل شده است و زابل را به آلوده‌ترین شهر جهان از نظر ذرات معلق ۲/۵ میکرومتری تبدیل نموده است و مهاجرت، بسیاری از روستاهای اطراف را خالی از سکنه کرده است.

در این سفرنامه ماجرای دو پاره شدن سیستان توضیح داده می‌شود، سرزمینی گسترده که قسمت‌هایی از آن طی این حکمیت به افغانستان واگذار شد. گلداسمید سیستان را به دو قسمت، سیستان اصلی و فرعی (بیرونی) تقسیم کرد. سیستان اصلی را به ایران و سیستان بیرونی را به افغانستان واگذار نمود، امری که هر دو نفر روزنامه‌نویس دولت ایران در این سفر، میرزا موسی‌خان منشی وزارت امور خارجه و مهندس ذوالفقارخان کرمانی مهندس نقشه‌کش نیز بر آن صحه گذاشته‌اند. گزارش‌های این دو نشان می‌دهد، گلداسمید نقشی فراتر از یک داور و حکم داشته است و قصد ایشان خارج کردن قسمتی از سرزمین‌هایی بوده که از دوران کهن به ایران تعلق داشته است. اما نکته‌ی قابل تأمل آن است که برخلاف دولتمردان انگلیس که غیر از سال‌های بعد از حکمیت، در همان دوران نیز چندین جلد کتاب درباره‌ی رأی حکمیت نوشته و در آن‌ها نیز به دلایل و اسناد ایران اشاره نموده‌اند، در ایران کم‌تر سندی در این زمینه وجود دارد. شاید به درستی بتوان این جمله‌ی تکراری و معروف را گفت، از ماست که بر ماست. در همان دوران، کم‌تر از چهار سال بعد از این سفر گلداسمید، «مک گرگر» دیگر مأمور انگلیسی در حالی که بیابان‌های یزد را می‌کاوید در ضرورت تحقیق به زیبایی می‌نویسد: «... از نظر مسئولان ایرانی، انگیزه‌های مسافرت شخصی مانند من هیچ اهمیتی ندارد. از هر کوهی که مایلی بالا برو، یا پایین بیا، آن‌ها با تو کاری ندارند. تنها اتفاقی که ممکن است بیفتد این است که تو را در گروه انگلیسی‌های دیوانه قرار دهند ...»^۱.

در این سفر گلداسمید و همراهان او برای اولین بار جایگاه قائن را که منابع و نقشه‌های پیشین، به عنوان مکانی در جنوب بیرجند مشخص نموده بودند، اصلاح کردند و نشان دادند که این شهر حدود ۱۰۰ کیلومتری شمال بیرجند است.

از جمله نکات مهمی که ذکر آن ضروری می‌باشد، آن است که این سفرنامه بیش از یک ترجمه محسوب می‌شود، از آن‌جا که در قسمت‌هایی از این سفر، تیم حکمیت ایرانی، تیم انگلیسی به سرپرستی گلداسمید را همراهی می‌نمود و از تیم ایران ذوالفقارخان کرمانی و میرزا موسی‌خان مشیرالدوله نیز به ذکر اتفاقات بین منازل و توصیف جغرافیایی منازل پرداخته‌اند. بنابراین سعی شده است برای تطابق با نوشته‌ی گلداسمید، برخی از نوشته‌های این دو در مقدمه و زیرنویس متن اصلی آورده شود تا خواننده راحت‌تر بتواند قضاوت کند. همچنین مورخ برجسته محمود محمود، مقدمه‌ی کتاب **ایران شرقی** اوئن اسمیت و دیگران را که توسط گلداسمید نوشته شده است، در جلد سوم **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی**، ترجمه نموده‌اند که بدون تردید مکمل این سفرنامه است. گلداسمید در این مقدمه، برخلاف سفرنامه از مشکلات موجود و رأی حکمیت سخن گفته است.

نگارنده ادعایی ندارد که آنچه نوشته و ترجمه کرده کامل و بی‌نقص می‌باشد و با پذیرفتن تمام کاستی‌ها امیدوار است که با اظهارنظرهای استادان و صاحب‌نظران، این موارد برطرف گردد. بدیهی است که این اثر بسیاری از زوایای یک دوره از تاریخ این سرزمین را آشکار می‌کند و آرزوی نویسنده‌ی این سطور آن است که با انتشار این اثر، محققانی پیدا شوند و در راه تکمیل زوایای پنهان این بخش از سرزمین گام نهند. جا دارد این نکته را متذکر شوم که پژوهش در این زمینه و ترجمه این اثر را مدیون استادان بزرگواری مانند محمود محمود، پیروز مجتهدزاده، حسن احمدی، مترجمان کتاب‌های انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ایران و قضیه‌ی ایران، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران و دیگر عزیزانی می‌باشم که کم هم نیستند، اهمیت کار این عزیزان در دورانی که پیدا کردن نسخه‌ی اصلی از یک کتاب چه خون دل خوردن‌ها داشت و مثل امروز نبود که پیشرفت علم

و تکنولوژی دسترسی به آثار را بسیار ساده نموده است، دو چندان می‌نماید. جا دارد از جناب آقای دکتر مرتضی ستائی مختاری که در ترجمه‌ی متن انگلیسی مرا یاری دادند، همچنین از جناب آقای امیرحسین بختیاری که مقدمات چاپ این اثر را از طریق انتشارات ایران‌شناسی فراهم نموده‌اند، صمیمانه قدردانی و سپاسگزاری نمایم. در هر صورت امیدوارم حاصل کار هم سودمند و هم مفرح باشد.

همی ترسم از ریشخند ریاحین

که خار مغیلان به بستان فرستم

امید شریفی

تیر ۱۳۹۵

بخش اول

مقدمه

سفرنامه‌ی گلداسمید دربرگیرنده‌ی گزارشی بیش از یک سفر عادی است. گلداسمید نخستین رئیس تلگرافخانه‌ی انگلیس در ایران بود که سال‌های متمادی در ایران با مأموریت‌های مختلف زندگی کرده بود و به واسطه‌ی کشیدن سیم تلگراف در نواحی جنوبی ایران، بلوچستان و مکران اطلاعات کاملی از این نواحی داشت.^۱ در سال ۱۸۷۰ میلادی حکمیت تعیین مرزهای بلوچستان ایران و انگلستان (پاکستان امروزی) را انجام داد، در همین سال که اختلافات مرزی ایران در ناحیه‌ی سیستان نیز بالا گرفته بود، پادشاه یا امیر وقت افغانستان، شیرعلی‌خان به‌طور رسمی از بریتانیا خواست تا از سوی حکومت ایشان در منطقه‌ی سیستان دخالت نماید.^۲ ژنرال گلداسمید در این مأموریت‌ها در ظاهر برای رفع اختلاف و حکمیت، ولی در اصل بازیگر اصلی این میدان بود و وظیفه‌ای بیش از حکمیت برای خود و دولت انگلیس قائل شد و تقسیم ایالت‌های سیستان و بلوچستان را انجام داد. این چهره‌ی برجسته و شناخته‌شده‌ی انگلیسی در زمینه‌ی شناخت ایران در دوران مأموریت خویش، با سفر به مناطق مختلف، تحقیقات و مطالعات گسترده‌ای در حوزه‌ی ایران‌شناسی انجام داد. بخش عمده‌ای از سفرهای ایشان به اقصی نقاط ایران به ضرورت مسئولیت‌های سیاسی و نظامی صورت گرفت. به‌طور مثال ایشان سفر اخیرش به بم را ششمین سفر و بازدید از این شهر ذکر نموده است.

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید

چون عشق حرم باشد سهل است بیابان‌ها

(سعدی)

۱. دفتر تاریخ، جلد دوم، ص ۵۹۸

۲. بازیگران کوچک در بازی بزرگ، ص ۲۸۴

این مأمور بلندپایه‌ی انگلیسی که در طول زندگی نود ساله‌ی خویش به بالاترین درجات و افتخارات نظامی و غیرنظامی از جمله لقب «سر» نائل گردید، در سال در ۱۸۱۸ میلادی در میلان ایتالیا به دنیا آمد و در سال ۱۹۰۸ میلادی در انگلیس فوت کرد. او ابتدا در کمپانی هند شرقی مشغول به کار شد، اما پس از مأموریتی در چین به امور غیرنظامی بازگشت و از سال ۱۸۶۱ تا سال ۱۸۷۰ میلادی در تلگرافخانه‌ی هند و اروپا خدمت کرد.^۱

او در اولین سفرش به ایران سه ماه در این کشور توقف نمود و در این مدت جهت امضای یک مقاله‌نامه‌ی جدید به مذاکره با مقامات ایرانی پرداخت، در همین مأموریت نشان داد که صبر ایوب دارد و بیدی نیست که با هر بادی از جا کنده شود. ایشان در مورد این مقاله‌نامه، ضمن گزارشی به لندن نوشت: «... این مقاله‌نامه با تحمل زحمات فراوان حاصل گردید. همه‌ی فرمانداران و امیران جزء دولت [ایران] با آن مخالف بودند و برای وادار کردن آن‌ها به همکاری تمهیدات زیادی به کار گرفته شد ...»^۲ از جمله‌ی این تمهیدات باج دادن و هزینه کردن بود.

ایشان به درستی تشخیص داد که هزینه کردن پول در ایران الزامی و باعث حل هر مشکلی می‌گردد، هرچند که افراد ایرانی به علت غرور اعتراف نمی‌کنند، در نتیجه پیشنهاد کرد دولتمردان انگلیس چند هزار لیره به عنوان پاداش به شاه و وزراء و رجال درباری که برای مقاله‌نامه کوشش نموده‌اند، پرداخت نمایند.^۳

در ادامه، مأموریت‌های ایشان در ایران بیش‌تر شد، به‌طوری‌که نام او با دو رویداد مهم و تأثیرگذار، تلگراف و حدود مرزها در ایران پیوند زده شد، تلگراف سرآغاز ورود ایران به جهانی مدرن بود. گلداسمید در سال ۱۸۶۰ میلادی به عنوان یکی از مأموران سیم‌کشی اداره‌ی تلگراف انگلیس در ایران برای دایر کردن خط سیم تلگراف از کراچی تا جاسک و نقشه‌برداری از این قسمت‌ها به جنوب ایران قدم گذاشت و با آشنایی با بزرگان و خوانین این حدود از بلوچستان زمینه‌ی استقلال‌بخشی از این منطقه را فراهم نمود. حتی مستشاری انگلیسی در دربار خان کلات تعیین گردید و به شناسایی ضمنی حکومت این حدود تحت قیومیت

۱. انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ص ۲۹۰

۲. همان، ص ۲۹۰

۳. همان، ص ۲۹۱

انگلیس پرداخت. دیگر مواردی که نام ایشان را برای تاریخ‌نگاران زنده نگه داشته است، حکمت ایشان در موضوع اختلافات مرزی بلوچستان و سیستان بود که در همین سفرنامه، ایشان وقایع حکمت سیستان را بیان نموده است.

برای پی بردن به زمینه‌های بسته شدن پیمان گلدسمید، باید به روزگار پانهادن انگلیسی‌ها بر هند در سده‌ی شانزدهم میلادی بازگشت. انگلیسی‌ها پس از رسیدن به هند با سیاست‌های خود در جست‌وجوی راه‌هایی برای گسترش مستعمرات خویش، نخست به درون خلیج فارس خزیدند و هم‌زمان به بهره‌یابی از ناهم‌اندیشی دو سویه‌ی سنی‌ها و شیعیان پرداخته و از ناتوانی دربار صفوی سود برده و بسیاری از باشندگان پاره‌های گوناگون سازنده‌ی افغانستان امروز را با خود همراه کردند و به دنبال آن بر آن شدند که برای توان بخشیدن به مرزهای هند، بلوچستان را نیز به زیر فرمان خود درآورند.^۱

گلداسمید مانند پیش‌تر انگلیسی‌های آن دوران، دست پرورده‌ی جامعه و فرهنگ ویکتوریایی بود که سیاست خارجی آن بر جهان‌بینی استعماری استوار بود. در این دیدگاه آن‌ها در پی تسلط سیاسی و به دنبال منافع اقتصادی نبودند، بلکه گسترش فرهنگ، تمدن، ترقی و پیشرفت را سرلوحه‌ی خود قرار می‌دادند. براساس این دیدگاه، استعمارگر دارای نژاد، ملت، تمدن و الاثر از سوی پروردگار، طبیعت، تاریخ یا جامعه‌ی متمدن، مسئولیت گسترش امنیت، فرهنگ و تمدن و عقلانی کردن نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در میان مردمی با تمدن پست‌تر را بر دوش داشت.^۲

ناصرالدین شاه، عهدنامه‌ی پاریس و مرزهای شرقی

در دوران قاجار به واسطه‌ی شش پیمان؛ گلستان، ترکمانچای، آخال، پاریس، گلداسمید و ارزنة‌الروم قسمت‌هایی از خاک ایران برای همیشه از این سرزمین کهن جدا شد. مرزهای شرقی ایران به دلیل ویژگی‌های خاص جغرافیایی و سیاسی، همواره از پرحادثه‌ترین مرزهای این کشور بود. در قرن نوزدهم میلادی

۱. پیمان گلداسمید، ص ۹۲

۲. تاریخ معاصر ایران به روایت ژنرال سایکس، صص ۴۹-۴۸

رقابت دولت‌های فرانسه، روسیه و انگلیس بر سر هندوستان، انگلیسی‌ها را بر آن داشت تا با جدا کردن افغانستان از ایران به‌عنوان منطقه‌ی حائل، معابر دسترسی به هندوستان را به‌دست بگیرند. روس‌ها نیز در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه در شرق دریای خزر پیش‌روی‌های زیادی کردند. با تصرف بخارا، قلمروی آن‌ها در ترکستان به ساحل رود سیحون رسید؛ بدین ترتیب، سپاهیان روسیه در کنار مرزهای افغانستان تهدیدی جدی برای هندوستان به‌حساب می‌آمدند؛ بنابراین، در این دوران سیاست انگلیس بر این پایه قرار گرفت که مرزهای هندوستان را از خطر احتمالی تجاوز روسیه در امان نگه دارد. به این منظور، حدود مرزی افغانستان، سیستان و بلوچستان می‌بایست به نوعی تعیین می‌شد که حریم امنیتی لازم برای هندوستان فراهم آید. ناصرالدین‌شاه مانند سایر پادشاهان قاجاری قبل از خود، دنیای حقیرش از نوک بینی‌اش فراتر نمی‌رفت، قبل از پذیرش عهدنامه دست‌خط‌های متعدد صادر کرد و صریحاً گفت که هرگز تن به این مذلت و خواری نخواهد داد و علمای دین فرمان جهاد صادر کردند.^۱ لیکن در سال ۱۲۷۳ هجری قمری مصادف با ۱۸۵۷ میلادی، پیشرفت نیروهای انگلیسی در جنوب ایران و ناتوانی و عدم مقاومت قوای ایرانی، ناصرالدین‌شاه را بر آن داشت که به تمامی خواسته‌های دولت انگلیس براساس قراردادی کردن نهد که به خواست او میان فرخ‌خان امین‌الملک سفیر کبیر ایران و «لرد کولی» سفیر کبیر انگلیس در پاریس، به وساطت ناپلئون سوم، امپراتور فرانسه و وزیر خارجه‌ی آن کشور منعقد گردید.^۲ به موجب فصل‌های پنجم، ششم و هفتم این معاهده‌ی شوم، دولت ایران تعهد کرد، هرات و تمام خاک افغانستان را از قشون خود خالی کند و از هر نوع ادعایی نسبت به سلطنت خود در هرات و تمامی خاک افغانستان بگذرد و هرات و افغانستان را مستقل شناخته، هرگز در صدد اخلال استقلال این ولایات برنیاید و در صورت بروز اختلاف مابین ایران و هرات و سایر ولایات افغانستان، دولت انگلیس را واسطه قرار دهد.^۳ عهدنامه‌ی پاریس نقشی اساسی در شکل‌گیری مرزهای

۱. ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، ص ۲۲۰

۲. نکته‌ی قابل تأمل آن است که دولت انگلیس با وجود اختلافات عدیده با دولت روسیه، تمایل داشت، این کشور واسطه باشد، سیاستی عجیب که با گذشت بیش از یک قرن‌نیم هنوز هم ادامه دارد.

۳. ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، ص ۲۲۱

شرقی ایران داشت، چرا که حکومت ایران که قدرت مقاومت در برابر سیاست انگلیسی‌ها را نداشت، به موجب این عهدنامه، هرات را از دست داد و افغانستان هم به اسم استقلال، از تبعیت و حمایت پادشاهان ایران بیرون رفت و در ادامه ایران به تشکیل کمیسیون‌های مرزی مشترک ماکلین، گلداسمید و مک‌ماهون تن داد که نتیجه‌ی کار، واگذاری بخش‌های وسیعی از شرق کشور و تشکیل بخشی از منطقه‌ی حائل برای هندوستان بود.^۱

قبل از پرداختن به این مسأله، ذکر این نکته لازم و ضروری است که طبق نوشته‌ی راولینسون انگلیسی، در سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳ میلادی دولت ایران به دفعات موضوع سیستان را به انگلیس گوش‌زد کرد و از این دولت خواست، طبق عهدنامه‌ی پاریس در این زمینه دخالت نماید و از تجاوزات افغان‌ها در سیستان جلوگیری کند، دولت انگلیس در جواب ایران نوشت؛ انگلستان هیچ وقت سیستان را جزو ایران نمی‌داند، بنابراین نمی‌تواند از دخالت افغان‌ها به آن ایالت ممانعت به عمل آورد و به احتمال قوی اگر در سال بعد امیر شیرعلی‌خان که با سیاست‌های انگلیس مخالف بود، بعد از امیر دوست محمدخان به قدرت نمی‌رسید، انگلیس در این زمینه از خود نرمشی نشان نمی‌داد. چنانچه در سال ۱۸۶۴ میلادی لرد جان راسل وزیر امور خارجه‌ی وقت انگلیس به صراحت به ایران اطلاع داد:

«... نظر به این‌که ایالت سیستان بین ایران و افغانستان سبب اختلاف شده است، دولت انگلیس حل اختلاف را به حکمیت شمشیرهای طرفین حواله می‌کند و خود هیچ نوع دخالتی در این موضوع نخواهد داشت ...».

«کرزن» این تغییر سیاست را دلیل رفتاری می‌داند که پادشاه افغانستان امیر شیرعلی‌خان که در همان سال جانشین پدر خود دوست محمدخان شده بود، پیش گرفته بود. به عقیده‌ی ایشان در زمان امیر شیرعلی‌خان، سیاست چرند عطالت و سستی استادانه که «لرد لارنس» قهرمان معروف آن به‌شمار می‌رفت، محور امور بود و حکومت انگلیسی هند از مقام امیری او امتناع ورزید ...^۲

۱. نقش انگلیسی‌ها در اختلافات مرزی بین ایران و افغانستان (با تکیه بر حکمیت‌های سه‌گانه، ماکلین، گلداسمید و مک‌ماهون)، ص ۲۱۷

۲. ایران و قضیه‌ی ایران، جلد اول، ص ۳۱۱

برخلاف تصور انگلیس در این زمان هیچ‌کدام از دو دولت ایران و افغانستان از این موضوع استقبال نکردند. هر دو دولت درگیر مشکلات داخلی بودند. با این حال دولت ایران از این فرصت استفاده کرد و سرزمین‌های ازدست رفته را در سال ۱۸۶۶-۱۸۶۵ میلادی با لشکرکشی به فرماندهی امیر سیستان دوباره تابع ایران نمود.

به گفته‌ی ناطق، ناصرالدین‌شاه در بدترین روزهای قحطی که اوضاع را پس و ملت را بی‌چیز دید، به ضرب رشوه و پیشکش‌های کلان، با سپردن امتیازات بی‌سابقه، خاک ایران را به بیگانگان فروخت و راهی فرنگستان شد. از این راه انگلیسی‌ها آزادانه و به شیوه‌ی ماکیاول و عنکبوت‌وار تارهای خود را در سراسر کشور تنیدند. قحط و بلای ایرانیان و رشوه‌خواری شاه و درباریان، در فرانسه و انگلستان بر سر زبان‌ها افتاد، حتی به گوش ویکتور هوگو رسید که از زبان سفیر یونان حکایت کرد:

در دیدار ولیعهد انگلیس با ناصرالدین‌شاه، سخن از ثروت کلان یکی از بزرگان رفت. شاه پرسید: «کی می‌کشیدش؟» ولیعهد گفت: «برای چه بکشیم؟» شاه ایران به سادگی پاسخ داد: «برای غصب ثروتش».^۱

بعد از معاهده‌ی پاریس و تبعات آن در سال‌های بعد، روسیه رقیب سیاسی و استعماری نیز به سهم‌خواهی برخاست و طبق معاهده‌ای به تاریخ ماه دسامبر ۱۸۸۱ میلادی مطابق با محرم سال ۱۲۹۹ هجری قمری که در تهران منعقد گردید، دولت ایران تسلط روسیه را بر سراسر مرزهای از دست‌رفته‌ی شمال‌شرقی خراسان به رسمیت شناخت^۲ و آرزوی مردم این خطه از سرزمین را در جدایی از ایران که طی سال‌های طولانی بدون کوچک‌ترین حمایتی از سوی دولت مجبور به پرداخت مالیات نیز بودند، برآورده نمود.

لرد کرزن سیاست‌مدار برجسته‌ی انگلیسی و صاحب یکی از بهترین تحقیقات در مورد ایران قرن نوزده (ایران و قضیه‌ی ایران) می‌نویسد: در سال ۱۸۸۱ میلادی دولت نالایق ایران که نتوانست یک مشت ترکمن صحرانشین را مطیع کند و

۱. از ماست که برماست، ص ۳۲۱

۲. ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، ص ۲۳۶

عموی شاه و سپاهیان او به دست ترکمن‌ها مغلوب گشته، شاه شاهان و قبله‌ی عالم از دولت روس درخواست نمود شرّ این ترکمن‌ها را رفع نمایند، روس‌ها هم فوری دست به کار شده و در مدت کوتاهی ترکمن‌های مسلّح را دهنشین ساخته و قسمتی از اراضی ترکمن‌نشین را ضمیمه‌ی خاک روسیه کردند ... روس‌ها در ضمن انعقاد قرارداد مرزی اولاً کوه‌های بلند مرتفع سرحدی را در مرز خودشان انداختند. سپس سرچشمه‌ی رودخانه‌ها را نیز جزء خاک روسیه ثبت کردند که هر وقت اراده نمایند، آب را از ده‌های ایران قطع کنند و در نتیجه محصول خراسان را تباہ سازند ...^۱ ناآگاهی و عدم کاردانی و نداشتن حس مسئولیت در دوران این پادشاه و دولتیان او، چنان بود که ده سال قبل از حکمیت سیستان، وزیر مختار انگلیس در گزارشی به دولت خود نوشت:

«... خوشبختانه وزارت خارجه‌ی ایران هم نسبت به جریان مکاتبات و هم نسبت به اوضاع واقعی مناطق مرزی بی‌نهایت ناآگاه است ...»^۲
مخبرالسلطنه این دوران را چه زیبا توصیف نموده است:

«... روز به روز قطعات از حواشی ایران متزع می‌شد. قسمت قفقاز به جنگ، قسمت‌های دیگر به سیاست. ترکمان را نتوانستیم اداره کنیم، روس برد که من اداره می‌کنم. افغانستان را انگشت انگلیس از ایران جدا کرد. بلوچستان اصلاً در ترازوی سیاست ایران وزن نداشت. در سال ۱۲۸۷ هجری قمری نیرنگ چنان ریخته شد که ایران به میانجی‌گری انگلیس به سرحد افغانستان رنگی بدهد. سر فردریک گلداسمید برای تشخیص سرحد افغانستان و بلوچستان معین شد ...»^۳

به نزد من آن کس نکوخواه توست
که گوید فلان چاه در راه توست
هر آن کس که عیش نگویند پیش
هنر داند از جاهلی عیب خویش

۱. ایران و قضیه‌ی ایران، صص ۱۳۹-۱۳۸، همچنین ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، ص ۲۳۷

۲. بازیگران کوچک در بازی بزرگ، ص ۳۳۹

۳. گزارش ایران، ص ۸۶

حرام است دادن به رنجور قند
 که داروی تلخش بود سودمند
 چه خوش گفت آن مرد داروفروش
 شفا بایدت؟ داروی تلخ نوش
 (سعدی)

مطالعه‌ی معاهده‌های مختلف با روس، انگلیس و سایر کشورهای قدرتمند، جدا از زورگویی دولت غاصب توسعه‌طلب، استبداد به همراه ندانم‌کاری، بی‌فکری، بی‌برنامگی و فساد که سر تا پای سیستم را دربر گرفته و زوال و بی‌اعتمادی را به اوج رسانده بود و صدها مشکل ریز و درشت دیگر، حکومت را که فقط به فکر بقاء به هر قیمتی بود و در بدترین وضعیت و در اوج ناتوانی و درماندگی بود وادار به تن دادن به انتخابی بین بد و بدتر نمود، به قول مخبرالسلطنه:

«... در ایران سیاست روی هوا و هوس اشخاص بود، ... امنای روس و انگلیس پول می‌دادند و کار می‌کردند. امنای ما پول می‌گرفتند و کارشکنی می‌کردند...»^۱

پادشاه هرچند که در سال‌های بعد از حکمیت، با سفر به اروپا با ایجاد قوانین به‌ویژه در امور قضایی تغییراتی هرچند اندک در اواخر عمر به‌وجود آورد اما چنان در میان درباریانی متملق، چاپلوس و فاسد محصور بود که اصلاحات بیش‌تر به معجزه شبیه بود. این پادشاه عقل کل بود و خود را فراتر از قانون می‌دانست و به قانون‌گذاری، آزادی، حقوق و اختیار انسان و حاکمیت ملت اعتقاد نداشت و سخن گفتن از این عبارات گناهی نابخشودنی و مخالفت با پادشاه که خود را جانشین خدا می‌دانست، قلمداد می‌گردید. هرچند تاریخ‌نویسان معاصر ناصرالدین‌شاه به دلایل عدیده از جمله، غم‌نان، آسان بودن سانسور، نبود رسانه‌های متعدد و غیردولتی و خارج کنترل دولت و... او را شجاع، منجی ایران و... معرفی نموده‌اند. شاعر مخصوص دربار این پادشاه، شمس‌الشعرا در قصیده‌ای که برای ایشان می‌خواند، ادعا می‌کند: ... اینک خورشید و سیارات که دور زمین